

## دکتر وندی ال ویدر، دانیل، جلسه 8، قدرت لغو شده خدا

© 2024 Wendy Widder و Ted Hildebrandt

این دکتر وندی ویدر در حال تدریس در مورد کتاب دانیال است. این جلسه 8، دانیال 9 و 5، یک پادشاه فروتن و قدرت لغو شده خدا است.

این سخنرانی در مورد دانیال 9 است. من در سخنرانی بعدی نیز در مورد دانیال 9 صحبت خواهم کرد. این فصل فقط 27 آیه دارد، اما با چهار آیه از بحث برانگیزترین آیات عهد عتیق به پایان می‌رسد. بنابراین، ما آن را برای سخنرانی بعدی کنار می‌گذاریم.

و در این سخنرانی اول، قرار است در مورد بزرگترین بخش این فصل صحبت کنیم. این فصل در مورد توبه و وعده خدا برای بازسازی است. فصل نهم نیز در مورد همین موضوع است.

این باب با سایر باب‌هایی که شامل رؤیاهای دانیال هستند متفاوت است. بنابراین در رؤیاهای دانیال، او چهار رؤیا دارد که نمایانگر نمادین پادشاهی‌ها هستند. در باب‌های هفتم و هشتم، رؤیاهای نمادین وجود دارد.

در فصل نهم، او چیزی دریافت می‌کند، که در واقع یک رؤیا نیست. بیشتر شبیه یک الهام است. فرشته‌ای به نام جبرئیل به او وحی می‌کند.

و همین امر در باب‌های 10 تا 12 نیز صادق خواهد بود. اما در باب نهم، مکاشفه واقعی، یا آنچه معمولاً رؤیا نامیده می‌شود، تنها چهار یا پنج آیه است. بسیار کوتاه است.

و بنابراین، ما این مقدمه‌ی بزرگ، یعنی 20 آیه را داریم که به وحی اصلی منتهی می‌شود. متأسفانه، بیشتر نوشته‌های این فصل به آن چهار آیه‌ی آخر می‌پردازد. بخش اول، که بزرگترین بخش فصل است، مورد بحث قرار گرفته است، اما به نوعی مقدمه است، و خیلی سریع به آنچه مورد علاقه‌ی مردم است، یعنی 70 هفته، پرداخته شده است.

بنابراین، می‌خواهم انصاف را در مورد متن رعایت کنم و به طولانی‌ترین بخش آن زمان زیادی بدهم. خوب، این سومین مورد از چهار تجربه رؤیایی دانیال است. اگرچه، همانطور که گفتم، این نمادین نیست.

این بیشتر شبیه یک تجلی یا فقط یک وحی است، یک وحی شفاهی که او دریافت می‌کند. در زمینه رؤیاهایی که دانیال می‌بیند، این یکی همچنان تمرکز را محدود می‌کند. بنابراین، در فصل هفتم، ما این تمرکز کیهانی را با کمی مقدمه در مورد ویرانی محراب، این ویرانی که قرار بود رخ دهد، و ظلم و ستم در زمان آنتیوخوس چهارم داشتیم.

ما کمی از آن را در آنجا داشتیم. در فصل هشتم، ما واقعاً روی اورشلیم و معبد و تخریبی که در آنجا اتفاق می‌افتاد تمرکز کردیم. در فصل نهم، ما بیشتر بر تخریب معبد تمرکز خواهیم کرد.

وقتی به فصل‌های ۱۰ تا ۱۲ می‌رسیم، به تخریب معبد یا هتک حرمت آن نگاه می‌کنیم، اما کاری که آن رؤیا واقعاً انجام می‌دهد این است که پیشینه تاریخی را تکمیل می‌کند. در صحنه جهانی چه اتفاقی می‌افتاد وقتی که همه آن وقایع رخ داد و منجر به آن وقایع شد؟ بنابراین، در مجموع، رؤیاهای دانیال نگاهی اجمالی به زمانی در تاریخ یهود، زمانی در تاریخ اسرائیل، که واقعاً وحشتناک بود، قرن دوم پیش از میلاد تحت حکومت آنتیوخوس چهارم، به ما می‌دهد. بنابراین، این رؤیاها آن را برای ما به تصویر می‌کشد، اما همچنین الگویی از حاکمان کتاب مقدس را به ما می‌دهد که از خدا سرپیچی می‌کنند و به قوم او ظلم می‌کنند، حاکمان شرور.

و این الگو در نهایت در کتاب مکاشفه به اوج خود می‌رسد. بنابراین، فصل نهم به طور بسیار زیبایی، تقریباً به طور مساوی، خوب نه به طور مساوی، اما به طور کاملاً واضح به سه بخش تقسیم می‌شود. در آیات یک تا سه، من این را یادداشت نمی‌کنم، در آیات یک تا سه، زمینه را دریافت می‌کنیم.

بنابراین، دانیال زمان و مکان آنچه را که قرار است در ادامه فصل اتفاق بیفتد، مشخص می‌کند. و سپس در آیات چهار تا نوزده، دعای دانیال را داریم. او دعای توبه‌ای ارائه می‌دهد، اعترافی طولانی که در آن به گناه قوم خود اعتراف می‌کند.

و او می‌گوید که آنها به یهوه گوش ندادند، به پیامبران گوش ندادند. و سپس او از خدا التماس خواهد کرد از یهوه التماس خواهد کرد که به التماس آنها گوش دهد و آنها را احیا کند. بنابراین این بخش عمده‌ای از فصل است.

و سپس در آیات ۲۰ تا ۲۷، این مکاشفه را داریم. بنابراین ابتدا با شخصیتی که مکاشفه را انجام می‌دهد آشنا می‌شویم، و آن جبرئیل است. و جبرئیل در واقع از آیه ۲۲ تا آیه ۲۷ مکاشفه را بیان می‌کند.

بنابراین، در این سخنرانی، ما به زمینه این توبه نگاه خواهیم کرد، و به خود توبه خواهیم پرداخت. وحی را برای سخنرانی بعدی نگه می‌داریم. بنابراین، آیات یک تا چهار، این بخش اول.

در سال اول سلطنت داریوش، پسر اخشورش، از نسل آمید، که بر قلمرو کلدانیان پادشاه شد، در سال اول سلطنتش، من، دانیال، در کتاب‌ها تعداد سال‌های لازم را که طبق کلام خداوند به ارمیای نبی باید تا پایان ویرانی اورشلیم سپری شود، یعنی ۷۰ سال، دریافتم. سپس روی خود را به سوی خداوند برگرداندم و با دعا و التماس برای رحمت، با روزه و پلاس و خاکستر، او را طلب کردم. به خداوند خدای خود دعا کردم و اعتراف نمودم و گفتم: ای خداوند، خدای بزرگ و مهیب، که عهد و محبت پایدار را با کسانی که او را دوست دارند و احکام او را حفظ می‌کنند، نگه می‌داری.

فکر می‌کنم کمی فراتر از حد نیاز رفتم، اما آیه به آیه بررسی می‌کنیم. ارجاع فضا-زمان به رؤیای دانیال یا تجلی‌ای که قرار است در پایان داشته باشد را در دو آیه اول می‌بینیم. دو رؤیای قبلی در دوران سلطنت بلشصر رخ داده‌اند.

حالا، ما در سال اول داریوش هستیم. خوب، ما قبلاً با داریوش روبرو شده‌ایم. او اولین بار در پایان فصل ۵ ظاهر شد، زمانی که بلشصر کشته شد و پادشاهی او به داریوش رسید.

در فصل ۶، داریوش پادشاه بود وقتی که دانیال به چاه شیر رفت، و سپس تا این فصل ناپدید شد. بنابراین، از نظر ترتیب زمانی، تقریباً تا انتهای ترتیب زمانی کتاب به عقب برگشته‌ایم. بنابراین، در سال اول داریوش، اکنون این جزئیات را در مورد داریوش دریافت می‌کنیم.

به ما گفته شده که او پسر خشایارشا یا به گفته برخی منابع پسر خشایارشا است. او از تبار مادها است و بر پادشاهی کلدانیان پادشاه شد. نمی‌توانم از تعجب دست بردارم که چرا اینقدر اطلاعات دریافت می‌کنیم.

بیش از این، این اتفاق درست در سال سوم سلطنت بلشصر رخ داده بود. این تمام چیزی است که ما دریافت می‌کنیم. اما در اینجا این اطلاعات شجره‌نامه‌ای را دریافت می‌کنیم.

چرا راوی اینقدر به ما اطلاعات درباره داریوش می‌دهد؟ شاید کمی انتظار داشته باشیم، مثلاً داریوش مادی فقط جهت یادآوری، ما این شخص را چند فصل است که ندیده‌ایم، اما او همان کسی است که آنجا ملاقات کردیم. بنابراین انتظارش را دارم.

اما چرا فقط داریوش پادشاه یا داریوش پادشاه ماد نه؟ چرا این همه اطلاعات دیگر؟ چند دلیل احتمالی، بنابراین، با ربط دادن داریوش به خشایارشا یا خشایارشا، می‌تواند اشاره‌ای به تاریخ پارسی او باشد. بنابراین خشایارشا به نامی رایج در سلسله‌های پارسی تبدیل شد و داریوش به پارس مرتبط است.

اگر داریوش همان کوروش باشد، از نظر من، او هم از تبار مادی و هم پارسی است. مادرش مادی و پدرش پارسی بود. بنابراین، این یادآوری است که این پادشاه از خاندان سلطنتی پارس است.

اما به ما گفته شده که او از تبار مادها بوده است. بنابراین این به ما یادآوری می‌کند که او مادی و پارسی است. مادرش از خانواده سلطنتی بوده، بنابراین خانواده سلطنتی همچنان پابرجاست.

او بر کلدانیان پادشاه شده است. این منفعلانه است. چرا که نه؟ او پادشاه بود. این می‌تواند مضمون تکرار شده در کتاب دانیال باشد که یک دست نامرئی در پشت تمام این وقایع تاریخی وجود دارد.

دست خدا در همه اینها در حال حرکت و فعال است. بنابراین، خدا کسی است که پشت پادشاهی داریوش قرار دارد. او پادشاه شد.

چرا فقط نمی‌گوییم که او بر بابل پادشاه شد، یا فقط نمی‌گوییم که او بر پادشاهی کلدانیان پادشاه شد؟ چرا بر پادشاهی کلدانیان؟ باز هم، من مطمئن نیستم، اما این اطلاعات اضافی است. و من تعجب می‌کنم که آیا این بخشی از کتاب دانیال نیست که ظهور و سقوط پادشاهی‌ها را نشان می‌دهد. داریوش پادشاه شد، پادشاهی کلدانیان از بین رفت، و اکنون ما به پادشاهی بعدی رسیده‌ایم.

این فقط یادآوری این نکته است که دست خدا در تاریخ، پشت ظهور و سقوط پادشاهان و پادشاهی‌ها در کار است. و چرا می‌خواهیم به خواننده یادآوری کنیم که او مادی و پارسی است؟ خوب، دوباره به یاد داشته باشید، طبق گفته‌های پیامبران اشعیا و ارمیا، بابل به دست یک پادشاه مادی و یک پادشاه پارسی سقوط خواهد کرد. بنابراین، نویسنده دانیال دوباره تحقق آن پیشگویی را نشان می‌دهد.

در سال اول سلطنت او، این در واقع دو بار اینجا گفته شده است. بنابراین در سال اول داریوش، سپس این اطلاعات شجره‌نامه را دریافت می‌کنیم، و سپس دوباره می‌گویید در سال اول سلطنت او. این می‌تواند فقط تکرار شود زیرا ممکن است ما بعد از تمام آن اطلاعات شجره‌نامه، اتفاقاً در سال اول سلطنت او را فراموش کرده باشیم، یا می‌تواند فقط اهمیت آن دوره زمانی را برجسته کند.

اگر داریوش همان کوروش است، پس ما در سال اول او کجا هستیم؟ ما در سال ۵۳۹ قبل از میلاد هستیم. خوب، اهمیت سال ۵۳۹ قبل از میلاد چیست؟ بابل سقوط می‌کند. ماد، پارس، به اوج می‌رسد.

در نهایت، این آغاز بازگشت یهودیان بود زیرا کوروش فرمان خود را مبنی بر بازگشت آنها به سرزمین مادری‌شان صادر کرد. سال ۵۳۹ پایان رسمی دوره تبعید اجباری است. بنابراین، به این فکر کنید که دانیال از نظر زمانی در چه موقعیتی قرار دارد.

تبعید اجباری تمام شده یا تقریباً تمام شده است، و این به معنای احیای باشکوه دانیال در پیش است. آن زمان، زمان اوست. حال، بیایید به جایگاه او نگاه کنیم.

او مکان جغرافیایی را به ما نمی‌گوید، اما به ما می‌گوید که چه می‌کند و کجا است. او کجاست؟ او در حال خواندن طومارها یا کتاب‌هایش است. ما دقیقاً مطمئن نیستیم که در آن زمان چه شکلی داشته است، غیر از اینکه یک طومار بوده است، اما نمی‌دانم چقدر از کتاب ارمیا بوده است.

اما او دارد ارمیا را می‌خواند. و او به طور خاص از ارمیا تعداد سال‌های لازم برای پایان ویرانی اورشلیم را می‌خواند یا می‌فهمد. خوب، دو جا در ارمیا وجود دارد که این موضوع به طور خاص مطرح می‌شود، زیرا دانیال در آنجا می‌گوید ۷۰ سال.

بنابراین، او در کتاب ارمیا درباره پایان ویرانی اورشلیم پس از ۷۰ سال می‌خواند. دو جایی که دانیال می‌توانسته در کتاب ارمیا ۲۵ بخواند، همان جایی است که ارمیا این پیشگویی را می‌کند. این قبل از تبعید است.

او پیشگویی کرد که یهودا از طریق نبوکدنصر مجازات خواهد شد. خدا از نبوکدنصر به عنوان وسیله‌ای برای نابودی سرزمین آنها، مجازات آنها و اسارت ۷۰ ساله آنها استفاده خواهد کرد. و سپس، پس از ۷۰ سال، خدا قصد داشت بابل را مجازات کند.

بنابراین، بابل ۷۰ سال دیگر مجازات خواهد شد. این ارمیا ۲۵ است. در ارمیا ۹، ارمیا نامه‌ای به یهودیانی که در تبعید هستند می‌نویسد.

بنابراین، ارمیا یک پیامبر تبعیدی است، اما او در تبعید نیست. او به سرزمین فلسطین و سپس به مصر بازگشت، اما در بابل نیست. اما او برای آنها نامه‌ای می‌فرستد.

او نامه‌ای به جامعه‌ی آنجا می‌فرستد و به آنها می‌گوید که بهتر است در آنجا ساکن شوند، خانه بسازند و خانواده تشکیل دهند. شما قرار است ۷۰ سال آنجا باشید و سپس خدا مردم را احیا خواهد کرد. بنابراین دانیال در کجای زمان قرار دارد؟ ۵۳۹ قبل از میلاد، سال اول داریوش، در آستانه‌ی احیا.

او کجا قرار دارد؟ خوب، او در حال تأمل در مورد پیشگویی‌های ارمیا است که نابودی و ویرانی به مدت ۷۰ سال ادامه خواهد داشت. خوب، دانیال آدم باهوشی است. او می‌تواند زمان را تشخیص دهد، درست است؟ او می‌داند چند ساعت است.

بابل توسط یک پادشاه ماد-پارسی مجازات شده است، اما هنوز بازسازی نشده است. این بازسازی باشکوه کجاست؟ خوب، به مردم نیز گفته شده بود که باید توبه کنند. دعای تقدیم معبد توسط سلیمان را در کتاب اول پادشاهان به یاد بیاورید، او دعا می‌کند و می‌بیند که در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد.

او احتمالاً قلب خودش را می‌شناخت و می‌دانست که در برهه‌ای از زمان، قوم خدا بی‌وفا خواهند شد و به تبعید خواهند رفت. او دعا کرد که خدا وقتی قومش از تبعید دعا می‌کنند، وقتی به گناه خود اعتراف می‌کنند و به دنبال روی او هستند، صدای آنها را بشنود و خدا آنها را احیا کند. آنچه در ادامه در دانیال ۹ آمده

است، یک اعتراف است. بنابراین، به نظر می‌رسد دانیال فکر می‌کند که ما به احیا نیاز داریم، اما باید اعتراف کنیم.

ما آنجا که باید با خدا باشیم، نیستیم. بنابراین، او دعا می‌کند، اعتراف می‌کند، روی خود را به سوی خداوند برمی‌گرداند و با دعا او را می‌جوید. او پلاس و خاکستر می‌پوشد.

او در اعتراف کردن جدی است. او قرار است به این دعوت برای اعتراف پاسخ دهد. این پایان بخش اول است.

بخش دوم با دعای واقعی او در آیه ۴ آغاز می‌شود و تا آیه ۱۹ ادامه می‌یابد. من به درگاه خداوند، خدای خود دعا کردم و اعتراف نمودم و گفتم: ای خداوند، خدای بزرگ و مهیب که به عهد و پیمان و محبت پایدار با کسانی که تو را دوست دارند و احکام تو را بجا می‌آورند، پایبندی. ما گناه کرده‌ایم، مرتکب خطا شده‌ایم، شرارت ورزیده‌ایم، سرکشی کرده‌ایم و از احکام و قوانین تو روی گردانده‌ایم.

ما به بندگانت، پیامبرانی که به نام تو با پادشاهان، بزرگان، پدران و همه مردم سرزمین سخن گفتند، گوش نداده‌ایم. ای خداوند، عدالت از آن توست، اما رسوایی آشکار از آن ماست. چنانکه امروز برای مردان یهودا، ساکنان اورشلیم، همه اسرائیل، چه نزدیک و چه دور، در همه سرزمین‌هایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیده‌اند، به آنجا رانده‌ای.

ای خداوند، ما آشکارا رسوا می‌شویم. پادشاهان، بزرگان و پدران ما، زیرا به تو گناه کرده‌ایم. تو، ای خداوند، خدای ما، رحمت و بخشش از آن توست، زیرا ما از او سرپیچی کرده‌ایم و با پیروی از قوانین خداوند، خدای خود که توسط بندگانش، انبیا، پیش روی ما گذاشته شده، از او اطاعت نکرده‌ایم.

تمام اسرائیل از شریعت تو سرپیچی کرده و منحرف شده و از اطاعت صدای تو سر باز زده است. و لعنت و سوگندی که در شریعت موسی، بنده خدا، نوشته شده است، بر ما نازل شده است، زیرا ما به او گناه کرده‌ایم. او سخنان خود را که علیه ما و علیه حاکمان ما که بر ما حکومت می‌کردند، گفته بود، با آوردن مصیبت بزرگی بر ما، تأیید کرده است.

زیرا زیر تمام آسمان چیزی مانند آنچه در اورشلیم رخ داده است، رخ نداده است. همانطور که در تورات موسی نوشته شده است، تمام این بلا بر ما نازل شده است، اما ما از خداوند، خدای خود، درخواست لطف نکرده‌ایم، از گناهان خود بازگشت نکرده‌ایم و به راستی تو بصیرت نیافته‌ایم. بنابراین، خداوند بلا را آماده کرده و آن را بر ما نازل کرده است.

زیرا خداوند، خدای ما، در تمام کارهایی که انجام داده است، عادل است و ما به صدای او گوش نداده‌ایم. و اکنون، ای خداوند، خدای ما، که قوم خود را با دست قدرتمند از سرزمین مصر بیرون آوردی و برای خود، نامی ساختی، چنانکه امروز گناه کرده‌ایم، شرارت ورزیده‌ایم. ای خداوند، بر اساس تمام اعمال صالح خود، خشم و غضب خود را از شهر خود، اورشلیم، کوه مقدس خود دور کن، زیرا به خاطر گناهان ما و گناهان پدران ما، اورشلیم و قوم تو در میان همه کسانی که اطراف ما هستند، زبازد شده‌اند.

پس اکنون، ای خدای ما، به دعای بندهات و التماس‌هایش برای رحمت گوش فرا ده. و به خاطر خودت، ای خداوند، روی خود را بر معبد ویران خود بتابان. ای خدای من، گوش فرا ده و بشنو، چشمانت را باز کن و ویرانی‌های ما و شهری را که به نام تو نامیده می‌شود، بین.

ما به خاطر گناهانمان به درگاه تو التماس نمی‌کنیم، بلکه به خاطر رحمت عظیم توست. ای خداوند، بشنو. ای خداوند، ببخش.

ای خداوند، توجه کن و عمل کن. ای خدای من، به خاطر خودت تأخیر نکن، زیرا شهر و قوم تو به نام تو «نامیده می‌شوند».

این اعترافی کامل است. در این اعتراف تکرارهای زیادی وجود دارد، مضامین زیادی فراگیر هستند.

به نظر من بهترین راه برای رسیدن به این هدف، فکر کردن به این موضوع به این صورت است که ابتدا اعترافی وجود دارد که دانیال همه چیز را اعتراف می‌کند، و سپس التماسی که در آن درخواست خود را مطرح می‌کند. بنابراین، در آیات ۴ تا ۱۴ یک اعتراف داریم. و سپس در آیات ۱۷ تا ۱۹، یک التماس، درخواست او داریم.

و بعد، در ۱۵ و ۱۶، بین این دو، چیزی داریم که من آن را یک پل می‌نامم. این نوعی مرور چیزی است که دنیل به تازگی اعتراف کرده است، و پیش‌نمایشی از آنچه در پیش است. این به نوعی این دو چیز را به هم متصل می‌کند.

او واقعاً اعتراف می‌کند، التماس می‌کند، التماس می‌کند، و این مضامین به هم مرتبط هستند. هر دوی این مؤلفه‌های کلیدی حول محور موضوع گوش دادن می‌چرخند. کلمه‌ای وجود دارد که چندین بار ظاهر می‌شود.

اگر این متن را به زبان عبری بخوانید، کلمه‌ای وجود دارد که بارها و بارها تکرار می‌شود. برای درک تفاوت‌های ظریف، ترجمه آن کمی متفاوت است. اما کلمه عبری شاما، که به معنای شنیدن یا گوش دادن است، و در معنای گسترده‌تر به معنای اطاعت کردن است، همه اینها در کلمه گوش دادن یا شنیدن، شاما، گنجانده شده‌اند.

دانیال در اعترافاتش بارها خواهد گفت که ما گوش ندادیم. ما اطاعت نکردیم. ما گوش ندادیم.

ما گوش ندادیم. او این را بارها و بارها تکرار می‌کند. و وقتی به التماس می‌رسی، می‌گویی، چون ما گوش ندادیم، به شدت به گوش دادن تو نیاز داریم.

ما نیاز داریم که شما حرف ما را بشنوید. ما اطاعت نکردیم. ما به شدت نیاز داریم که شما حرف ما را بشنوید.

بنابراین، این کلمه کل این دعا را در کنار هم نگه می‌دارد. گوش کنید، لطفاً گوش دهید. بیایید ابتدا به اعتراف، آیات ۴ تا ۱۴ نگاه کنیم.

و شما می‌توانید اعتراف را با این جمله خلاصه کنید، ما گوش ندادیم. دانیال مدام این مضمون را تکرار می‌کند که ما گوش ندادیم. بگذارید به شما بگویم چه کسی گوش نداد.

بگذارید به شما بگویم که چطور ما گوش ندادیم. او بارها و بارها این را تکرار می‌کند. اما قبل از اینکه این را بگویم، بگذارید به شما بگویم که این دعا در واقع شبیه چند دعای دیگر در عهد عتیق است.

خب، برمی‌گردم به بحث گوش دادن. اما این دعا در دانیال ۹ شباهت‌های زیادی به دعایی در نحμία ۹ و فکر می‌کنم عزرا ۹ دارد. فکر می‌کنم همه آنها ۹ هستند. و هر دو بعد از تبعید هستند.

و این یکی در آستانه بازگشت از تبعید است. و همه آنها دعاهای اعترافی بزرگی هستند. اعتراف، توبه

برخی از محققان آنها را دعاهای توبه نامیده‌اند. و آنها ویژگی‌های مشترک زیادی دارند. بنابراین، بعد از اینکه دانیال ۹ را خواندید، این دو مورد دیگر را هم بخوانید، و چیزهای زیادی از همان زبان خواهید شنید.

این به زبان تثنیه برمی‌گردد، جایی که عهد و پیمان‌ها برقرار می‌شوند و مردم به اطاعت، گوش دادن، گوش دادن، گوش دادن فراخوانده می‌شوند. و اگر گوش ندهید، این فاجعه اتفاق خواهد افتاد. شباهت‌های زیادی بین این نوع دعاها وجود دارد.

خب، این به نکته‌ی فرعی کوچیکه. خیلی خب. خب، اعتراف، ما گوش ندادیم.

او با گفتن اینکه به چه کسی دعا می‌کند، شروع می‌کند و مشخص می‌کند که به چه کسی دعا می‌کند awesome در انگلیسی واقعاً رقیق شده است. ما از awesome پروردگار، خدای بزرگ و عالی. حالا، کلمه برای صحبت در مورد صبحانه استفاده می‌کنیم، اگر خوب بوده باشد.

برای توصیف غروب خورشید استفاده می‌کنیم. تفاوت بزرگ بین صبحانه و غروب awesome ما از کلمه کوه‌ها را توصیف می‌کند، اما می‌توانید به نهار برسید. این فوق‌العاده است awesome خورشید چیست؟

رقیق شده. تقریباً هیچ معنایی ندارد. فقط یعنی، هورا

در کتاب مقدس، «هیبت» به معنای وحشتناک و ترسناک است. این یک موجود متفاوت است. خدا هیبت دارد. ما باید سرشار از هیبت باشیم.

حتی کمی ترس، از اینکه خدا کیست. بنابراین، دانیال با دعا به این خدای شگفت‌انگیز شروع می‌کند. من از آنچه گلدینگی در مورد این آغاز می‌گوید خوشم می‌آید.

او می‌گوید شجاعت در آغاز با شناخت جنبه‌ی باشکوه خداوند نهفته است. آن جنبه‌ی باشکوه، تهدیدی برای کسانی است که از اطاعت او سر باز می‌زنند، چه بیگانگان و چه اسرائیلیان. و دقیقاً همین شکست است که دانیال در ادامه به آن اذعان خواهد کرد.

بنابراین، دانیال در برابر این خدای شگفت‌انگیز قرار می‌گیرد، در حالی که می‌داند او چه می‌خواهد بگوید. و او به کسی دعا می‌کند که به عهد و پیمان خود پایبند است و به کسانی که او را دوست دارند و احکامش را اجرا می‌کنند، مهربانی می‌کند، که دقیقاً قوم خدا نیستند، درست است؟ آنها کسانی نیستند که او را دوست دارند. و احکامش را اجرا می‌کنند، که تقریباً یکی هستند. شما با اجرا کردن احکام خدا، او را دوست دارید.

بنابراین، خدا به عهد خود با کسانی که آن را دوست دارند و از فرامین او پیروی می‌کنند، پایبند است، اما ما آن افراد نیستیم. ما این کار را نمی‌کنیم. بنابراین، ما واقعاً به رحمت نیاز داریم.

بنابراین، در محراب، در معبد اورشلیم، اگر یهودی خوبی باشید، این را می‌دانید که ظروف خدا در یک مکان مقدس استفاده می‌شوند، ظروف طلای خدا. تنها چیزهایی که در آن مکان وجود دارند، یک چراغدان، میز و قربانگاه بخور هستند. همین.

اینجا، ظروف طلای خدا را داریم که در زمینه‌ای آورده می‌شوند که یک چراغدان وجود دارد و دستی روبروی چراغدان حرکت می‌کند. باز هم، می‌توانید فکر کنید که من دارم زیاده‌روی می‌کنم، و ممکن است اینطور باشد، اما فکر می‌کنم ترکیب همه این چیزها نشان می‌دهد که اینجا چه اتفاقی می‌افتد. بنابراین، فکر می‌کنم این توصیف، روبروی چراغدان روی گچ دیوار کاخ پادشاه، تا حدی، فقط تا حدی، قرار است به حضور خدا و به طور خاص به محراب او اشاره کند.

در عهد عتیق، تقریباً تمام اشارات به یک چراغ یا چراغدان به معنای واقعی کلمه، به چراغ‌های موجود در محراب، به ویژه مکان مقدس، محراب مرکزی، اشاره دارد. باز هم، گفتم که سه قطعه مبلمان در آنجا وجود دارد. تورات، شریعت، تقریباً چهل و دوجین اشاره به دستورالعمل‌هایی در مورد آن چراغدان در محراب به ما می‌دهد.

و دو نفر از آنها نگران محل قرارگیری در مکان مقدس هستند. چراغدان قرار بود در مقابل یا روبروی میز هدایا که نان هدایا را در خود جای داده بود، قرار گیرد. بنابراین، راوی در این فصل، قبل از اینکه به این توصیف برسیم، قبلاً بر معبد تأکید کرده است.

این ظروف از معبد آمده بودند، و او تصریح کرد که ظروفی که بلشصر و مهمانانش از آنها نوشیدند ظروف طلایی بودند. ظروف طلایی مربوط به محراب مرکزی هستند. بنابراین، در این زمینه، راوی تصریح می‌کند که یک چراغدان روبروی انگشتان وجود دارد، که ما در این مرحله فرض می‌کنیم که آنها انگشتان خدا هستند که روی دیوار می‌نویسند.

من فکر می‌کنم راوی می‌خواهد نشان دهد که خدا در این مکان است. اما این مکان چیست و چرا خدا اینجا است؟ و این بقیه‌ی توصیف اینجا است. این مکان چیست؟ نوشته روی دیوار کاخ پادشاه بود.

خب، این اطلاعات اضافی است. چه کسی جشن را برگزار می‌کند؟ بلشصر. آدم تقریباً فرض می‌کند که در کاخ او برگزار می‌شود.

گذشته از این، اگر جای دیگری بود چه اهمیتی دارد؟ چرا این اطلاعات را می‌آوریم؟ کاخ پادشاه. فکر می‌کنم است، یعنی، ببینیم می‌توانم آن را به زبان آرامی درست palace به این دلیل که کلمه‌ای که آنجا ترجمه شده است palace ترجمه شده. Hekalah، ترجمه کنم.

این کلمه دو بار در متن، در آیات دو و سه، برای اشاره به معبد اورشلیم آمده است. بنابراین، این کلمه که به کاخ پادشاه اشاره دارد، جایی که این دست در حال نوشتن است، دو بار قبل از اشاره به معبد اورشلیم استفاده شده است. این همان کلمه است، فقط برای متن متفاوت ترجمه شده است.

این به معبد اورشلیم اشاره دارد. و سپس راوی همچنین به ما گفت که، ضمناً، آنجا خانه خداست، چون شما این را نمی‌دانستید. نه، چون راوی نکته‌ای را مطرح می‌کند.

ظروفی که بلشازار برای کاخ خود سفارش داده است، از کاخ خدا، که خانه خداست، آمده‌اند و او آنها را به کاخ خود، خانه خود، آورده است. و با آوردن آنها، خدا به خانه یا قصر بلشازار آمده است. بلشازار هرگز پا به معبد اورشلیم نگذاشت، اما وقتی از آن ظروف استفاده می‌کرد، خدای معبد اورشلیم را به آستان خود می‌آورد.

او به قلمرو خدا تجاوز کرده بود. آن کشتی‌ها متعلق به خدا بودند. و با انجام این کار، او قانون خدا را به چالش کشیده بود.

خدا پاسخ داد. خدا وارد قلمرو بلقیس شد. آن ظروف از خانه خدا آمده بودند.

حالا خدا در خانه‌ی بلشصر ظاهر شده است. او نه تنها ظاهر شده، بلکه کنترل آن را نیز به دست گرفته است. کار پادشاه تمام است.

و او قرار است در مورد آن قضاوت کند. قضاوتی که او انجام می‌دهد در نهایت منجر به بازگرداندن آن کشتی‌ها به جایگاه شایسته‌شان و قوم خدا به سرزمینشان خواهد شد. بنابراین، این یک ماجرای کاملاً متفاوت و پیچیده است.

ممکن است اشتباه کنم، اما فکر نمی‌کنم راوی کلمات اضافی را در متن گنجانده باشد. فکر می‌کنم دلیلی وجود دارد که او بگوید این انگشتان روبروی چراغدان روی گچ دیوار کاخ پادشاه می‌نوشتند. خدا به خانه بلشصر آمده و آن را به دست گرفته است.

بسیار خب. خب، حالا اولین سخنرانی از سه سخنرانی این فصل را داریم. اولین کسی که سخنرانی می‌کند ملکه است.

و او در آیات ۹ تا ۱۲ ظاهر می‌شود. بنابراین، در آیه ۹، بلشصر بسیار نگران شد. رنگش تغییر کرد.

امرای او متحیر شدند. ملکه، به دلیل سخنان پادشاه و امرای او، به تالار ضیافت آمد و اعلام کرد: ای پادشاه، تا ابد زنده بمان. نگذار افکارت تو را مضطرب کند یا رنگت تغییر کند.

مردی در پادشاهی تو هست که روح خدایان مقدس است. در روزگار پدرت، روشنایی و فهم و حکمتی مانند حکمت خدایان در او یافت شد. و نبوکدنصر پادشاه، پدرت، پدرت، پادشاه، او را به ریاست جادوگران، ساحران، کلدانیان و منجمان منصوب کرد.

زیرا در این دانیال که پادشاه او را بلشصر نامید، روحیه‌ای عالی، دانش و فهمی عالی برای تعبیر خواب‌ها، حل معماها و حل مشکلات یافت شد.

حالا بگذارید دانیال احضار شود و او تعبیر را نشان خواهد داد. این ملکه کیست؟ احتمالاً ملکه مادر است، کسی که در این فهرست پادشاهان مقام بالاتری دارد، زیرا همسران و صیغه‌های بلشصر از قبل در جشن بودند و این زن در جشن نبود.

همچنین به نظر می‌رسد که او بدون دعوت یا احضار خاص، به پادشاه دسترسی دارد. بنابراین، او کمی اختیار دارد، شاید بر او، چیزی که ملکه مادر می‌توانست داشته باشد. مفسران در مورد لحن ملکه اختلاف نظر دارند.

بعضی‌ها فکر می‌کنند او کمی طعنه می‌زند. بعضی‌ها فکر می‌کنند خیلی دلسوز است. قضاوت را به خودتان واگذار می‌کنم.

من معمولاً کمی کنایه در صدایش می‌شنوم. مردی در پادشاهی شما هست که واقعاً احتمالاً باید او را می‌شناخت و ما در مورد اینکه چرا باید این را می‌دانست صحبت خواهیم کرد. و سپس او دانیال را به زبانی که قبلاً شنیده‌ایم ستایش می‌کند.

مردی در پادشاهی شما وجود دارد که روح خدایان مقدس است. این یک ویژگی ماندگار دانیال است که بابلی‌ها را تحت تأثیر قرار داده است. سوال این است که آیا بلشصر دانیال را می‌شناسد؟ حالا کلمات آغازین ملکه طوری به نظر می‌رسد که انگار او دانیال را نمی‌شناسد.

مردی در پادشاهی شما هست که انگار بلشصر نمی‌دانست او کیست. و آدم فکر می‌کند اگر دانیال تمام این توانایی‌های بزرگی را که ملکه توصیف کرده، داشته، پس بلشصر هم باید از آنها خبر داشته باشد. اما ملکه حداقل روی کاغذ طوری حرف می‌زند که انگار این‌طور نیست.

اما دانیال، حکیم ارشد پدر بلشصر بود. من متوجه هستم که از نظر تاریخی، ما چندین دهه از نبوکدنصر فاصله داریم. اما از نظر روایت، این‌طور نیست.

از نظر روایت، پدر و پسر، ممکن است فکر کنید که یک پسر می‌داند که جادوگر ارشد پدرش چه کسی بوده است. فقط حدس و گمان است. و این واقعیت که او این پدر را تکرار می‌کند، مردی در پادشاهی شما، در روزگار پدرتان، پادشاه نبوکدنصر، پدر شما، پدر شما، پادشاه وجود دارد.

ماجرای نبوکدنصر که پدرش بوده چیست؟ فکر می‌کنم این موضوع رفتار بلشصر را در این فصل توضیح می‌دهد. فکر می‌کنم بلشصر می‌داند دانیال کیست. فکر می‌کنم او دقیقاً به این دلیل که دانیال برای پدرش بسیار مهم بود، تصمیم گرفت دانیال را نادیده بگیرد.

و بلشصر طوری به نظر خواهد رسید که انگار سعی دارد پدرش را بزرگ جلوه دهد. او سعی دارد خودش را قدرتمندتر از پدرش نشان دهد. و وقتی بلشصر صحبت می‌کند، فکر می‌کنم این را با کلمات زیادی از او خواهیم شنید.

بنابراین، بلشصر به آیات ۱۳ تا ۱۶ پاسخ می‌دهد. سپس دانیال را به حضور پادشاه آوردند. پادشاه در جواب «به دانیال گفت»: تو همان دانیال هستی، یکی از تبعیدیان یهودا که پادشاه، پدرم، تو را از یهودا آورد؟ درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در توست و نور و فهم و حکمت عالی در تو یافت می‌شود.

اکنون حکیمان و جادوگران را نزد من آورده‌اند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند، اما آنها نتوانستند تفسیر این موضوع را نشان دهند. اما شنیده‌ام که تو می‌توانی تفسیر کنی و مشکلات را حل کنی. اکنون، اگر بتوانی نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی، به تو جامه‌های ارغوانی پوشانده خواهد شد و طوق زرین بر گردنت خواهد افتاد و حاکم سوم در مملکت خواهی بود.

خب، به شما گفتم که این فصل سه گفتار دارد. چیزی که قبلاً به آن اشاره نکرده‌ام این است که وقتی صحبت‌های شخصیت‌ها را می‌شنویم، راوی کاری بیش از پیشبرد طرح داستان انجام می‌دهد. ما شخصیت افراد، انگیزه‌هایشان را از روی آنچه می‌گویند می‌شناسیم.

بنابراین، وقتی راوی به شخصیتی اجازه صحبت می‌دهد، شما می‌خواهید به آنچه می‌گویند گوش دهید و آنچه را که در مورد انگیزه‌ها و افکارشان آشکار می‌شود، بشنوید. و من فکر می‌کنم بلشصر در آنچه در مورد نگرش خود نسبت به دانیال می‌گوید، چیزهای زیادی را آشکار می‌کند. آیا شنیدید که او چگونه دانیال را خطاب کرد؟ آیا شما، دانیال، یکی از تبعیدیان یهودا هستید؟ آیا ملکه این را گفت؟ ملکه این را نگفت.

ملکه به سادگی گفت، مردی در پادشاهی شما هست. او توصیف کرد که او چگونه است و گفت که او جادوگر ارشد پدرت بود. حالا، چرا بلشصر نگفت، آیا تو، دانیال، همان کسی هستی که جادوگر ارشد پدر من هستی؟ او می‌گوید، آیا تو، دانیال، یکی از تبعیدیان یهودا هستی؟ خب، او از کجا این را می‌دانست؟ می‌توان گفت، خب، ملکه از نام دانیال استفاده کرده است، که نام عبری اوست، که ممکن است نشان دهد که او اینطور نبوده، می‌دانید، خب، پس شاید بلشصر قطعات پازل را کنار هم گذاشته است. من فکر نمی‌کنم.

فکر می‌کنم بلشصر می‌داند دانیال کیست. و بعد او هم، آیا تو یکی از تبعیدیان یهودا هستی که پدرم، پادشاه از یهودا آورد؟ دوباره، چه اهمیتی دارد؟ در حالی که دانیال، خودش قبلاً گفته بود، آیا تو از یهودا آمده‌ای؟، چه اهمیتی دارد که نبوکدنصر، پدرش، او را آورده باشد؟ این وسواس نسبت به پدر وجود دارد. همچنین توجه کنید که او نه تنها دانیال را به عنوان رئیس جادوگران خطاب نمی‌کند، بلکه هرگز حتی اذعان نمی‌کند که او به این هدف دست یافته است.

او به سادگی او را به عنوان یک تبعیدی از یهودا ترک می‌کند، و سپس شایعاتی را گزارش می‌دهد. من شنیده‌ام، که تو قادر به انجام این کار، این کار، و این کار هستی، و شنیده‌ام که می‌توانی مشکلات را حل کنی. بنابراین، او حتی واقعاً تصدیق نمی‌کند که این درست است.

این فقط چیزی است که من شنیده‌ام. و اگر می‌توانی به من بگویی، بگو. به نظر من، به نظر نمی‌رسد که بلشصر از دانیال خوشش بیاید.

او او را می‌شناسد و عمداً او را نادیده گرفته است زیرا او خادم محترم پدرش بود. بنابراین، این ظرف مقدس خدا که نبوکدنصر آن را گرامی می‌داشت، یعنی بلشصر، نادیده گرفته می‌شود. ظروف معبد که نبوکدنصر به اندازه کافی می‌دانست که آنها را در خزانه خدای خود قرار دهد تا به آنها احترام بگذارد، بلشصر نادیده گرفته شده است، حتی به آنها بی‌احترامی نشان داده است.

خب، این سخنرانی بلشصر است. بیایید به دانیال گوش دهیم. حالا، از بلشصر چه پرسیده شد؟ او گفت، می‌توانی تعبیرش را به من بگویی؟ دانیال سخنرانی بسیار طولانی‌ای دارد.

این طولانی‌ترین بخش این فصل است، آیات ۱۷ تا ۲۸. بنابراین، دانیال در پاسخ به پادشاه گفت: «هدایای تو برای خودت باشد. انعام خود را به دیگری بده».

با این وجود، من نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیر آن را به او خواهم گفت. ای پادشاه، اجازه دهید همین جا مکث کنم. دانیال همین الان گفت که نوشته را خواهد خواند و تفسیر آن را اعلام خواهد کرد.

پس، حالا باید انتظار داشته باشی که من بگویم نوشته چه گفته، درست است؟ او نه. ای پادشاه، خدای متعال به پدرت نبوکدنصر، سلطنت و عظمت و جلال و شکوه بخشید. و به خاطر عظمتی که به او داد همه قوم‌ها، ملت‌ها و زبان‌ها از او می‌ترسیدند و می‌لرزیدند.

هر که را اراده می‌کرد، می‌کشت. هر که را اراده می‌کرد، زنده نگه می‌داشت. هر که را اراده می‌کرد، قیام می‌داد. و هر که را اراده می‌کرد، خوار می‌ساخت.

اما هنگامی که دلش مغرور و روحش سخت شد، به طوری که مغرور گشت، از تخت پادشاهی خود به زیر کشیده شد و جلالش از او گرفته شد. او از میان بنی آدم رانده شد و ذهنش مانند ذهن حیوانات شد و مسکن او با الاغ‌های وحشی گشت. مانند گاو به او علف می‌دادند و بدنش از شب‌نم آسمان تر می‌شد تا اینکه فهمید خدای متعال بر پادشاهی بشر حکومت می‌کند و هر که را که می‌خواهد بر آن می‌گمارد.

ما همین الان یک درس تاریخ طولانی داشتیم که بلشصر از او نخواست به بود. آیه ۲۲، و تو، پسرش، بلشصر با اینکه همه اینها را می‌دانستی، قلبت را فروتن نکردی، بلکه خود را در برابر خدا، پروردگار آسمان‌ها، سریلند کردی و ظروف خانه‌اش را به حضورت آوردند و تو و اربابانت، همسرانت و صیغه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا، برنز، آهن، چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌دانند، ستایش کردی. اما خدایی را که نفس تو در دست اوست و راه‌های او همه راه‌های تو است، و همه راه‌های تو از آن اوست، گرامی نداشتی.

ما هنوز منتظر خواندن و تفسیر آن هستیم. بنابراین، ما یک درس تاریخ در مورد نبوکدنصر گرفتیم، کیفرخواستی علیه بلشصر گرفتیم، حالا بالاخره آماده‌ایم که دانیال حقایق را فاش کند. آیه ۲۴، سپس از حضور او دستی فرستاده شد و این نوشته حک شد.

این نوشته است، بسیاری، بسیاری، ثیکل، پارسین. این تفسیر امر است، بسیاری، خدا روزهای پادشاهی تو را شمرده و به آن پایان داده است. ثیکل، تو در ترازو سنجیده شده‌ای و ناقص یافته شده‌ای.

ای فارز، پادشاهی تو تقسیم شده و به مادها و پارس‌ها داده شده است. پس این قرائت و تفسیر دانیال است. او هدایای پادشاه را رد می‌کند و برخی فکر می‌کنند دانیال با پادشاه بسیار مختصر و تند و بی‌ادبانه صحبت می‌کند.

هدایا را برای خودت نگه دار. شاید اینطور باشد، اما او دقیقاً همانطور که به نظر من بلشازار با او رفتار کرده، به بلشازار پاسخ می‌دهد. و بلشازار خدای خود را تحقیر کرده، ظروف خدای خود را تحقیر کرده، خود او را تحقیر کرده است.

اگر سلام اولیه بلشصر، آیا شما یکی از تبعیدیان هستید، تحقیرآمیز بود، به نوعی به ما کمک می‌کند تا پیچش، داستانی دانیال را در اینجا درک کنیم. دانیال برای این پادشاه وقت ندارد. این پادشاه هیچ احترامی برای خدا، برای آنچه مقدس است، برای پدرش و آنچه برای پدرش مقدس بود، قائل نیست.

سپس، ما یک درس تاریخی در مورد نبوکدنصر می‌گیریم. اما دلیل درس تاریخی این است که توضیح دهیم چرا رفتار بلشصر اینقدر فاحش بود و بنابراین، چرا او مورد قضاوت قرار می‌گیرد. بنابراین، دانیال نمی‌تواند فقط بیاید و نوشته را بخواند.

این به آن معنا نیست که هیچ توضیحی برای آن وجود ندارد. توضیح آن این است که شما جانشین یک پادشاه بزرگ هستید. پدر شما پادشاه بزرگی بود، و او بزرگ بود زیرا خدا او را چنین آفریده بود.

و وقتی به جایی رسید که فکر کرد به تنهایی بزرگ است، خدا او را قضاوت کرد. و نبوکدنصر توبه کرد و به وابستگی خود و اقتدار خدا بر خود اعتراف کرد. آن پدر تو بود.

تو، بلشصر، تو همه اینها را می‌دانستی. تو همه چیز را در مورد نبوکدنصر می‌دانستی. اما خودت را فروتن نکردی.

تو از پدرت درس عبرت نگرفته‌ای. در عوض، خدایی را که جان تو در دست اوست، مسخره کرده‌ای. او بلشصر را به خاطر غرورش سرزنش و محکوم می‌کند، زیرا او از نبوکدنصر چیزی نیاموخته بود.

او با بی‌حرمت کردن ظروف معبد، خود را در برابر پروردگار آسمان‌ها برتر دانست. او با آنها بت‌های بی‌ارزش را پرستش کرد و در احترام به خدایی که به او قدرت داده و جانش را حفظ کرده بود، کوتاهی کرد. بنابراین بلشصر فقط مغرور نیست؛ او آشکارا بت‌پرست و کفرگو است.

بنابراین، دانیال از فرصت استفاده می‌کند تا این تضاد را بین این دو پادشاه بشری ترسیم کند. فکر کردن به عظمت آنها جالب است. بنابراین، نبوکدنصر پادشاه بزرگی بود زیرا خدا او را چنین آفریده بود، اما او پادشاه بزرگی بود.

او به خاطر دستاوردهایش به عنوان یکی از بزرگترین پادشاهان تاریخ شناخته می‌شود. بلشازار، ما حتی نام او را تا قرن نوزدهم نمی‌دانستیم، اما او یک پادشاه مشروع بود. او پسر جانشین غاصبی است که جز برپایی این ضیافت بزرگ مستانه کاری نکرده است.

دانیال صریحاً این را نمی‌گوید، اما فکر می‌کنم تضادی وجود دارد. بلشصر یا نبوکدنصر پادشاه بزرگی بود و ادعان می‌کرد که عظمتش از جانب خداست. شما حتی پادشاه بزرگی هم نیستید و نمی‌توانید چیزی را در مورد خدا تصدیق کنید.

این یکی از جاهایی است که در کتاب دانیال، او کمی بیشتر شبیه یک پیامبر عمل می‌کند تا یک نبی معمولی. او بلشصر را به خاطر گناهش متهم می‌کند. سپس دانیال نوشته را رمزگشایی می‌کند.

اول از همه، او دست را به عنوان نماینده خدا معرفی می‌کند. این قضاوت، این پیام، از جانب خداست. چهار کلمه وجود دارد، خوب، از نظر فنی سه کلمه، فقط یکی از آنها دو بار ظاهر می‌شود.

آنها کمی معما هستند. بنابراین، بیایید ببینیم آیا می‌توانیم کاری که دانیال انجام می‌دهد را درک کنیم. بسیار خوب، کلمات این هستند، و من آنها را به زبان آرامی می‌نویسم، و سپس آنها را قرار می‌دهم تا بتوانید آنها را بهتر ببینید.

اینجا به یک درس زبان کوچک نیاز دارید تا بفهمید دانیال چه می‌کند. خوب، در سمت چپ حروف، حروف آرامی، هستند که دانیال می‌خواند. به عنوان یک کتیبه کامل، این شکلی به نظر می‌رسد، و احتمالاً اینجا فاصله‌ای وجود نداشته است.

ممکن است همه چیز با هم پیش رفته باشد. ما واقعاً نمی‌دانیم، اما نوشته‌هایی وجود دارد که این موضوع را تأیید می‌کند. بنابراین این چیزی است که دنیل به آن نگاه می‌کند، و این هم درس زبان شما.

چرا خواندن این متن برای او اینقدر سخت بود؟ می‌دانم که احتمالاً خواندن آن برای شما هم سخت است، اما چرا این متن برای او یا هر کس دیگری اینقدر سخت بود؟ برای او سخت نبود، و برای بقیه سخت بود. چرا نمی‌توانستند آن را بخوانند؟ بگذارید یک مثال به زبان انگلیسی برایتان بزنم و ببینم آیا مشکلی دارید یا نه. کاری که من اینجا انجام داده‌ام این است که فقط حروف صامت یک جمله به زبان انگلیسی را به شما داده‌ام.

دلیل اینکه فقط حروف بی‌صدا را به شما داده‌ام این است که زبان‌های آرامی و عبری صامت هستند. چیزی که اینجا می‌بینید فقط صامت‌ها هستند. هیچ مصوتی در آن گنجانده نشده است.

حالا، این به این معنی نیست که کلمات مصوت ندارند. البته، آنها مصوت دارند، یا شما نمی‌توانید آنها را تلفظ کنید، اما گویشوران بومی فقط با نگاه کردن به مصوت‌ها آنها را تشخیص می‌دهند. آنها می‌دانند چگونه کلمه را بگویند.

باور نمی‌کنی؟ چطور می‌توانی آن را بخوانی؟ چند گزینه داری، و اگر انگلیسی زبان اول تو باشد، فهمیدنش سخت نیست. جان دوچرخه را راند. جین کتاب را خواند.

شما گزینه‌هایی دارید. کار سختی نیست. پس چرا خردمندان نمی‌توانستند آن را بخوانند؟ اگر این زبان اول آنهاست، چرا نمی‌توانند به راحتی شما آن را بفهمند؟ همانطور که گفتم، ممکن است همه آنها با هم اداره می‌شدند.

خب، اگر این را به شما بدهم، کمی پیچیده‌تر می‌شود. اگر همه آنها را با هم اجرا کنم و فاصله نگذارم، باید کمی بیشتر تلاش کنید، اما حدس می‌زنم با کمی وقت، احتمالاً بتوانید یک یا دو جمله بنویسید.

احتمالاً. یک پیشنهاد دیگر برای اینکه چرا ممکن است دشوار بوده باشد این است که شاید آنها به این شکل نوشته شده‌اند. شاید آنها به صورت وارونه نوشته شده‌اند.

پس، پس باید بری، اوه، جان، کتاب رو بخونی. خب، ممکنه به این نگاه کنی و، خب، من دقیقاً نمی‌دونم. چطور باید این معما رو حل کنم. پس احتمالاً به همین دلیل که خردمندان نمی‌تونستن این رو بخونن.

ما این را نمی‌دانیم، به ما نمی‌گوید که چرا نمی‌توانستند آن را بخوانند، اما نمی‌توانستند آن را بخوانند بنابراین، بیایید بگوییم که آنها می‌توانستند آنچه را که در آن نوشته شده بود، حدس بزنند. این هنوز مشکل ما را حل نمی‌کند.

بگذارید درستان را اینجا ادامه بدهم. خب، در انگلیسی، این یک مقایسه مستقیم نیست، اما بهترین کاری است که می‌توانم بین زبان‌هایی که بسیار متفاوت هستند انجام دهم. در انگلیسی، فرض کنید اسم کاتب را به شما می‌دهم.

اسم شماست. در انگلیسی، می‌توانیم با اضافه کردن بخش‌هایی به آن، این کلمه را scribe بسیار خب، کلمه inscribe به فعل تبدیل کنیم. می‌توان گفت.

می‌توان گفت «توصیف کردن». ریشه‌ی این کلمه همان چیزی است که چیزهایی به آن اضافه کرده‌ایم، و حالا فعل داریم. اسم و فعل، که با یک ریشه کار می‌کنند، اما چیزها را تغییر می‌دهند تا نوع متفاوتی از کلمه را بسازند.

خب، عبری دقیقاً قابل مقایسه با این نیست، اما در عبری، چیزی که ما داریم، یا آرامی، من فقط برای ساده، نگه داشتن آن، عبری را به کار می‌برم. آنها یک سیستم کلمات دارند که یک سیستم ریشه‌ای است. بنابراین آنها ریشه‌های سه حرفی دارند.

این ak، d، sh هست رو بهتون بگم. خب، داریم sh و بعدش اونی که صدای D یه Q، خب، اجازه بدید یه یه ریشه‌ست، و ریشه‌ایه که به تقدس، مقدس بودن، چیزهای مقدس مربوط می‌شه.

همینقدر بهت بگم. حالا، فقط اون صامت‌ها، هیچ کاری نمی‌تونی باهاش بکنی. به مصوت‌ها نیاز داری.

اتفاقی که می‌افتد این است که ما از مصوت‌های مختلف برای ساختن انواع مختلف کلمات استفاده می‌کنیم. بنابراین، با دقت به مصوت‌ها توجه کنید، که معادل یک اسم یا اسمی هستند که به معنای تقدس است. این یک اسم است.

این الگوی مصوت‌ها که روی ریشه استفاده می‌شوند، معمولاً اسم می‌سازند. اگر می‌خواهید صفت بسازید خواهد holy استفاده کنید. این برای ما صفت می‌سازد و در این صورت کلمه ما qa-dash, ae می‌توانید از بود.

استفاده کنید. و آن «مقدس بودن» است. بنابراین ca-dash اگر می‌خواهید فعل بسازید، می‌توانید از صامت‌ها تغییر نمی‌کنند.

چیزی که تغییر می‌کند مصوت‌ها هستند. بنابراین، وقتی به این کتیبه و معنای آن می‌رسیم، وقتی دانیال آن را برای پادشاه می‌خواند، اسم‌ها، منه، تکل و فارسن، و وزن و ارزش آنها، مقادیر اندازه‌گیری را می‌خواند. چیزی شبیه به گفتن ربع سکه نیکل است.

این که هیچ معنایی نداره، داره؟ اون فقط سه تا اسم رو لیست کرده. این چیزیه که برای پادشاه می‌خونه. وقتی اون رو تفسیر می‌کنه، داره افعال رو تفسیر می‌کنه.

بنابراین او می‌گوید منه، تِکِل، پِرِز. تعبیرش این است: منه، خدا روزهای پادشاهی تو را شمرده و به آن پایان داده است. تِکِل، تو سنجیده شده‌ای و ناقص یافته شده‌ای.

پادشاهی شما تقسیم شده است. بنابراین این ممکن است به ما کمک کند تا جنبه معماگونه اینجا را درک کنیم. چرا خردمندان نتوانستند آن را حل کنند؟ اگر آنها به این موضوع نگاه می‌کنند، ممکن است توانسته را پیدا کنند pharsen، tekell، mene باشند کلمات.

اما گفتن اینکه این به چه معناست، داستان متفاوتی است. ما معنای تفسیر را از آنچه دانیال گفته است می‌دانیم، اما ممکن است از خود پرسیم که چرا اینها انتخاب شده‌اند، چرا این کلمات ارزش، این کلمات وزن و پیمان، چرا کلمات ارزش، سکه، ارزیابی، سنجش، چرا از آنها استفاده شده است؟ چرا خدا تصمیم گرفت از این کلمات در متن ضیافت و کفر بلشازار استفاده کند؟ و نولان فیول، زنی که کتابی را که به آن اشاره کردم و فراموش کردم برای شما بیاورم، نوشته است، استدلال می‌کند که انتخاب این کلمات و تصاویر پشت آنها نشان می‌دهد که موضوع کل فصل مربوط به جرم بلشازار، ارزش است. مشکل ارزش یا عدم ارزش گذاری، در قلب کل داستان بوده است.

راوی از اعمال بلشصر و سخنان دانیال برای به تصویر کشیدن پادشاهی استفاده کرده است که برای الگوی پدرش ارزشی قائل نبود. او برای ظروف مقدس معبد ارزشی قائل نبود. او برای رئیس جادوگران محترم پدرش ارزشی قائل نبود و از همه مهمتر، برای خدایی که پدرش یاد گرفته بود او را ستایش کند، ارزشی قائل نبود.

این فصل با گرفتن قدرت و پادشاهی بلشصر در واقع به پایان می‌رسد، آیات ۲۹-۳۱. سپس بلشصر فرمان داد و دانیال را به لباس ارغوانی ملبس کردند. طوق طلائی بر گردنش انداختند.

در مورد او اعلام شد که او سومین حاکم در پادشاهی خواهد بود. همان شب، بلشصر، پادشاه کلدانیان، کشته شد. داریوش مادی در حالی که حدود ۶۲ سال داشت، پادشاهی را به دست آورد.

بسیار خوب، این یک بخش کوتاه است. ما در این بخش چند نکته را باید پوشش دهیم. پادشاه به دانیال پاداش می‌دهد، اگرچه او گفته بود که پاداش را نمی‌خواهد.

این موضوع بعضی‌ها را ناراحت می‌کند، اما با توجه به آنچه که در اینجا پیشگویی شده است، آیا اهمیتی دارد؟ دانیال همین الان گفت که پادشاهی شما سقوط خواهد کرد. هر پاداشی که بلشصر بدهد بی‌ارزش خواهد بود. اما پادشاه به هر حال به او پاداش می‌دهد.

ما پاسخ بلشصر را به این کتیبه یا تفسیر آن نمی‌شنویم. نمی‌دانیم او چه فکری می‌کند. او چیزی نمی‌گوید.

او فقط به دانیال پاداش می‌دهد. بنابراین، منابع تاریخی به ما می‌گویند که بابل بدون نبرد سقوط کرد، و من به شما اجازه می‌دهم به منابع تاریخی مراجعه کنید تا ببینید که چگونه این اتفاق افتاده است. راوی کتاب مقدس اهمیتی نمی‌دهد.

تنها چیزی که او اینجا به آن اهمیت می‌دهد این است که بلشصر، پادشاه کلدانی، همان شب کشته شد. این داوری فوری بود. داریوش مادی در حدود ۶۲ سالگی به پادشاهی رسید.

هویت داریوش مادی مسئله‌ی بگرنجی است. در سخنرانی بعدی، زمانی که داریوش بیشتر شخصیت اصلی است، به آن باز خواهیم گشت. او تازه معرفی شده است. چرا ما دقیقاً مشخص می‌کنیم که بلشصر، پادشاه کلدانی، کشته شد و داریوش مادی پادشاهی را به دست آورد؟ من فکر می‌کنم راوی سعی دارد حاکمیت خدا بر پادشاهی‌ها را برجسته کند.

او پادشاهان را به قدرت می‌رساند و آنها را سرنگون می‌کند. بنابراین، ما به تازگی پادشاهی‌ها را از کلدان منتقل کرده‌ایم، و حالا ماد را داریم. ماد-پارس که کمی آشفته می‌شود.

خدا پادشاهان را برمی‌افرازد و سرنگون می‌کند. بنابراین، ما با برجسته‌ترین بخش حاکمیت خدا روبرو هستیم. چرا ما به این پادشاه ماد اهمیت می‌دهیم؟ تاریخ به ما خواهد گفت که کوروش پارسی کسی است که بابل را فتح کرد، و در اینجا داریوش مادی را داریم.

دوباره، در ادامه به داریوش برمی‌گردیم، اما چرا تأکید بر پادشاه ماد است؟ چرا بابل باید به دست مادها بیفتد؟ این در واقع تحقق یک پیشگویی است. اشعیا و ارمیا هر دو پیشگویی کرده بودند که خداوند در نهایت با آوردن مادها، بابل را مجازات خواهد کرد. بنابراین، راوی می‌خواهد نشان دهد که پیشگویی کتاب مقدس محقق شده است.

و وقتی درباره داریوش مادی صحبت کنیم، کمی بیشتر توضیح خواهم داد. نکته جالب در مورد داریوش استفاده about مادی این است که او حدود ۶۲ سال سن داشته است. معمولاً برای اعداد رند از عبارت می‌شود.

چرا نمی‌گویید که او حدود ۶۰ سال دارد؟ گفتن حدود ۶۲ سال در واقع دقیق است، درست است؟ برخی از مفسران می‌گویند، خب، این فقط نشان می‌دهد که او حداقل برای آن روز در سن بالایی بوده است، و بنابراین قرار نیست مدت زیادی قبل از اینکه روایت به کوروش برسد، حکومت کند. خب، این برای من جواب نمی‌دهد، چون چرا فقط نمی‌گوییم که او حدود ۶۰ سال دارد؟ آیا دو سال اینقدر تفاوت ایجاد می‌کند؟ فکر می‌کنم راوی سعی دارد نکته خاصی را بیان کند. و از آنجایی که داریوش به اندازه کافی به ۶۲ سال نزدیک است، صرف نظر از اینکه واقعاً چه سنی داشته است، راوی می‌تواند بگوید که او حدود ۶۲ سال داشته است، و به همین دلیل است که ما به ۶۲ سال اهمیت می‌دهیم.

خب، حداقل اگر معما را طبق گفته‌ی راوی حل کنید، می‌توانید بفهمید ۶۲ چیست. بنابراین، عدد خاص ۶۲ به راوی کمک می‌کند تا نکته‌ای را بیان کند. و نکته اینجاست که این استدلال منحصر به فرد من نیست.

دیدم. روی کتیبه یک مینا، یک شِکل و دو نیم OTL فکر می‌کنم اولین بار این را در تفسیر کارول نیوسام از شِکل نوشته شده بود. هر مینا معادل ۶۰ شِکل است.

دو تا متفاوت وجود دارد، و یکی ۵۰ دلار می‌ارزد. ما آنی را انتخاب می‌کنیم که ۶۰ دلار می‌ارزد. بدیهی است که یک شِکل، یک شِکل ارزش دارد.

و جمع آن پرس می‌شود، بنابراین نیم شِکل و نیم شِکل، برابر با یک شِکل می‌شود. بنابراین، از این کتیبه می‌توانید عدد ۶۲ را جمع کنید. بنابراین، سال‌های منسوب به داریوش، او حدود ۶۲ سال دارد، که به شیوه‌ای خلاقانه، جنبه دیگری از معنای این فال را خلاصه می‌کند.

این در واقع نقل قولی از جان گلدینگی است. سال‌های منسوب به داریوش، جنبه‌ی دیگری از معنای این فال را خلاصه می‌کند. او شخص واقعی است که فال را برای بلشصر به ارمغان می‌آورد.

خب، او حدوداً ۶۲ سال داشت. چرا به ۶۲ سال نیاز داریم؟ چون جمع این دو به همین عدد می‌رسد. او کسی بود که آن را محقق کرد.

شاید او واقعاً ۶۰ ساله بوده، اما راوی می‌گوید، تقریباً درست حدس زده‌ام، او حدود ۶۲ سال دارد. می‌توانم منظورم را برسانم. جایگاه این فصل در کتاب دانیال چیست؟ خب، اول از همه، این ظروف مهم هستند.

این ظروف مهم هستند. آنها در کتاب مهم هستند. آنها ظروف چه کسانی هستند؟ از فصل اول، اینها ظروف خدا هستند و او آنها را به دست نبوکدنصر داد.

در فصل پنجم، بلشصر آنها را می‌گیرد و خدا بلشصر را به خاطر آن قضاوت می‌کند. ما همچنین گزار پادشاهی‌ها را داریم. تاریخ همانطور که خدا گفته است، دقیقاً به همان روشی که او گفته است، در حال پیشروی است.

فکر می‌کنم نکته‌ی مهم دیگری که در این فصل وجود دارد و تا چند فصل جلوتر نخوانیم، واقعاً متوجه آن نخواهیم شد، این است که بلشصر به عنوان یک نمونه‌ی اولیه عمل می‌کند. به یاد داشته باشید، بلشصر در تضاد با نبوکدنصر است. نبوکدنصر پادشاهی بزرگ بود که خدا را منبع قدرت و عظمت خود می‌دانست.

بلشازار پادشاهی کفرگو و سرکش است که مشقت خود را به سمت خدای اسرائیل تکان می‌دهد و حتی بیخی خود را به نشانه‌ی سرزنش می‌کوبد. او اولین نگاه اجمالی کتاب به پادشاهی کفرگو و سرکش است که توسط خدا داوری شده است. وقتی به رؤیاهای آخرالزمانی دانیال می‌رسیم، آنها در سال بلشازار، سال اول و سوم بلشازار، رخ می‌دهند و پادشاهانی را برای دانیال تجسم می‌کنند که در واقع تقریباً بلشازار را خوب جلوه می‌دهند.

بنابراین، بلشصر اولین پادشاهی است که در کتاب دانیال وحشتناک است. جانشینان او این موضوع را تشدید خواهند کرد. بنابراین، او یک شخصیت ادبی مهم است، اما باز هم، تا زمانی که کمی بیشتر در داستان پیش نروید، متوجه این موضوع نخواهید شد.

بنابراین، من فکر می‌کنم اهمیت این فصل از کتاب همین است. من شخصاً فکر می‌کنم برای ما یادآوری می‌کند که نمونه‌های زیادی برای یادگیری داریم و واقعاً باید در مورد چیزهایی که خدا در اختیار ما قرار می‌دهد تا در مورد احترام به او و شناخت منبع زندگی‌مان بدانیم، دانش‌آموز خوبی باشیم. این فصل درباره این صحبت می‌کند که بلشصر در دست خداست.

ما هم همینطور هستیم، و بهتر است نقش و قدرت خدا را در زندگی خود تصدیق کنیم. برمی‌گردیم و به دانیال در چاه شیر، فصل ششم، نگاهی خواهیم انداخت.

من دکتر وندی ویدر هستم در حال تدریس در مورد کتاب دانیال. این جلسه ۸، دانیال ۹ و ۵، یک پادشاه فروتن و قدرت لغو شده خدا است.